

عنوان درس:	فقه نظام سیاسی	جلسه ۱۶	تاریخ درس:	۱۳۹۹/ ۸/ ۱۲
عنوان فرعی ۱	عدل اقتصادی			
عنوان فرعی ۲	رابطه عدل با تفاوت های اجتماعی			
عنوان فرعی ۳	نفی امتیازات قضایی مبتنی بر تفاوت اجتماعی			
مقرر:	حجت الاسلام والمسلمین زحمتکش			

نفی امتیازات قضایی مبتنی بر تفاوت اجتماعی

بحث ما در نفی امتیازات مبتنی بر تفاوت اجتماعی بود و آن را در سه حوزه مورد بحث قرار دادیم: امتیازات سیاسی، امتیازات اقتصادی و امتیازات اجتماعی. بحث امروز در نفی امتیازات قضایی است. در معمول جوامع چنین است که وقتی نوبت به فرودستان جامعه می رسد در حق آنها اعمال قانون می شود اما هنگامی که نوبت به فرادستان جامعه برسد، در حق آنها اعمال قانون نمی شود. و اگر یک فرودست و یک فرادست در محکمه ای حضور پیدا کنند، حق را به فرادست می دهند. این در عموم جوامع غیر اسلامی رسم است و بوده است.

در اسلام بر این نکته تأکید فراوان شده که در باب قضا، نباید طبقه اجتماعی و وابستگیهای اجتماعی بر قاضی و بر اعمال قانون اثرگذار باشد. قانون برای همه یکسان است و چنین نیست که اگر کسی وابسته به طبقه اجتماعی خاصی باشد قانون در حق او اجرا نشود.

در این رابطه شواهد فراوانی وجود دارد که ما به نمونه ای از آنها اشاره می کنیم:

روایت اول:

حکمی است که حضرت امیر علیه السلام برای شریح قاضی می نویسند و دستوری برای او صادر می کنند که در این دستور چنین آمده است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَامَةَ بْنِ كَهَيْلٍ قَالَ:
سَمِعْتُ عَلِيًّا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ لَشَرِيحٍ أَنْظِرْ إِلَى أَهْلِ الْمَعَكِ وَالْمَظِلِّ وَدَفْعِ حُقُوقِ النَّاسِ مِنْ

۱. یعنی کسانی که دین و طلب مردم را با اینکهمی توانند بپردازند ولی عقب می اندازند و «المطل» نیز تقریباً به همین معناست.

أَهْلُ الْمَقْدَرَةِ وَالْيَسَارِ مِمَّنْ يُدْبِلُ بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ إِلَى الْحُكَّامِ فَخَذَّ لِلنَّاسِ بِخُفُوْفِهِمْ مِنْهُمْ وَبِعَ فِيهَا
الْعَقَارَ وَالْذِّيَارَ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمَوْسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِ وَمَنْ
لَمْ يَكُنْ لَهُ عَقَارٌ وَلَا دَارٌ وَلَا مَالٌ فَلَا سَبِيلَ عَلَيْهِ وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا يَحْمِلُ النَّاسُ عَلَى الْحَقِّ إِلَّا مَنْ وَرَّعَهُمْ عَنِ
الْبَاطِلِ ثُمَّ وَاسَ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ بَوَجهِكَ وَمَنْطِقِكَ وَمَجْلِسِكَ حَتَّى لَا يَطْمَعَ قَرِيبُكَ فِي حَيْفِكَ وَلَا
يَنَاسَ عَدُوُّكَ مِنْ عَدْلِكَ...»^۱

سلمة بن كهیل گوید: از حضرت علی علیه السلام شنیدم که به شریح می فرمود: اهل درنگ و امروز و فردا کردن را بنگر و حقوق مردم را از توانگران و گشاده روزیان، که دارایی مسلمانان را به حکام می پردازند، بستان. پس حقوق مردم را از آنان بازستان و به خاطر ستاندن حق مردم، زمین و خانه های آنان را بفروش؛ زیرا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: امروز و فردا کردن مسلمانی که توانایی مالی دارد، ظلم به مسلمان صاحب حق است و هرکس که نه زمینی دارد و نه خانه ای و نه اموالی، سلطه ای بر او نیست. و بدان! هیچ کس مردم را به سوی حق نمی برد، جز کسی که آنان را از باطل باز می دارد. آن گاه با چهره، سخن گفتن و جایگاه نشستن خود، میان مسلمانان مساوات برقرار کن تا کسی که نزدیک توست، به ستم تو طمع نکند و کسی که از تو دور است، از عدل تو ناامید نشود....

روایت دوم:

مرحوم شیخ به سند صحیح روایتی نقل می کند که با همین مضمون در منابع اهل سنت هم آمده است:

وَعَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام:
«قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ ثَلَاثُ إِذَا حَفِظْتَهُنَّ وَعَمِلْتَ بِهِنَّ كَفَيْتَكَ مَا سِوَاهُنَّ وَإِنْ
تَرَكْتَهُنَّ لَمْ يَنْفَعَكَ شَيْءٌ سِوَاهُنَّ. قَالَ: وَمَاهُنَّ يَا أَبَا الْحَسَنِ؟ قَالَ: إِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى الْقَرِيبِ وَالْبَعِيدِ وَ
الْحُكْمُ بِكِتَابِ اللَّهِ فِي الرِّضَا وَالسَّخَطِ وَالْقَسْمُ بِالْعَدْلِ بَيْنَ الْأَحْمَرِ وَالْأَسْوَدِ. قَالَ عُمَرُ: لَعَمْرِي لَقَدْ
أَوْجَزْتَ وَأَبْلَغْتَ»^۲

امام صادق علیه السلام فرمود که امیر مؤمنان علیه السلام به عمر بن خطاب فرمود: سه کار تا است که اگر حفظ کنی و به کار بندی بس است تو را از جز آنها و اگر ترکشان کنی جز آنها هم سودت ندهد گفت: ای ابوالحسن چه باشند؟ فرمود: اقامه حد به نزدیک و دور، و حکم به قرآن خدا در خشنودی و خشم و قسمت طبق عدالت و برابری میان سرخ و سیاه. عمر گفت: به جان خودم مختصر گفתי و رسا گفתי.

۱. وسائل الشیعة؛ ابواب آداب القاضی، باب ۱، ح ۱.

۲. همان؛ ح ۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافت خلفای سه گانه، یک نوع اعمال قدرت و اعمال نظر می کرده برای حفظ عدل و موازن جامعه و این طور نبوده که خانه نشین به آن معنا باشد؛ و بنابر قرائنی همیشه افرادی را در حکومت داشته است که هر وقت آنها اشتباهی مرکب می شدند خبر به حضرت می رساندند و حضرت خودشان را می رساندند، خیلی روایت در این زمینه وجود دارد که مقداری از آنها را علامه امینی در جلد ششم الغدير جمع کرده است. دو خلیفه اول نسبتاً حرف شنوی داشتند اما عثمان حرف شنوی نداشت.

روایت سوم:

در نامه حضرت امیر به مالک اشتر چنین آمده است:

«أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ... ثُمَّ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى...»^۱

که حضرت تأکید می که به طبقات پایین توجه ویژه داشته باشی.

روایت چهارم:

روایت عبدالرحمن حجاج است که نشان دهنده میزان عدلی است که در حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام اجرا می شده از لحاظ اینکه در قضاوت، طبقه اجتماعی مطرح نبوده است. داستان مفصل است و روایت هم از لحاظ سندی صحیح و تام است:

اختلافی بوده بین مذهب اهل بیت و سایر مذاهب که قضات اهل سنت به یک شاهد و یمین اخذ نمی کردند و می گفتند حتماً باید دو شاهد باشد ولی در بعضی موارد در مذهب اهل بیت به شاهد و یمین اخذ می شده لذا اینها از حضرت سوال پرسیدند که نظر شما نسبت به یک شاهد و یمین مدعی چیست؟

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِبْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: دَخَلَ الْحَكَمُ بْنُ عُتَيْبَةَ وَسَامَةَ بْنُ كَهَيْلٍ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَأَلَاهُ عَنْ شَاهِدٍ وَيَمِينٍ فَقَالَ قَضَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَضَى بِهِ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ كُرِّ بِالْكُوفَةِ فَقَالَا هَذَا خِلَافُ الْقُرْآنِ فَقَالَ وَآيِنَ وَجَدْتُمُوهُ خِلَافَ الْقُرْآنِ فَقَالَا إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: «وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» فَقَالَ لَهُمَا أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَوْلُهُ «وَأَشْهَدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ» هُوَ أَنْ لَا تَقْبَلُوا شَهَادَةَ وَاحِدٍ وَيَمِيناً؟ ثُمَّ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَاعِدًا فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَمَرَّ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُفْلٍ التَّمِيمِيُّ وَمَعَهُ دِرْعٌ طَلْحَةٌ فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ

السَّلامُ هَذِهِ دِرْعُ طَلْحَةَ أَخَذَتْ غُلُولاً^۱ يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُفْلٍ فَاجْعَلْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَاضِيكَ الَّذِي رَضِيَتْهُ لِمُسْلِمِينَ فَجَعَلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شُرَيْحًا فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلامُ هَذِهِ دِرْعُ طَلْحَةَ أَخَذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ لَهُ شُرَيْحُ هَاتِ عَلَيَّ مَا تَقُولُ بَيْنَهُ فَأَتَاهُ بِالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلامُ فَشَهِدَ أَنَّهَا دِرْعُ طَلْحَةَ أَخَذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ شُرَيْحُ هَذَا شَاهِدٌ وَاحِدٌ فَلَا أَقْضِي بِشَهَادَةِ شَاهِدٍ حَتَّى يَكُونَ مَعَهُ آخَرُ فَدَعَا قَتَبْرًا فَشَهِدَ أَنَّهَا دِرْعُ طَلْحَةَ أَخَذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالَ شُرَيْحُ هَذَا مَمْلُوكٌ وَلَا أَقْضِي بِشَهَادَةِ مَمْلُوكٍ^۲ قَالَ فَغَضِبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلامُ فَقَالَ خُذُوهَا فَإِنَّ هَذَا قَضَى بِمَجُورٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ فَتَحَوَّلَ شُرَيْحٌ ثُمَّ قَالَ لَا أَقْضِي بَيْنَ اثْنَيْنِ حَتَّى تُخْبِرَنِي مِنْ أَيْنَ قَضَيْتُ بِمَجُورٍ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَقَالَ لَهُ وَبِذَاكَ أَوْ وَبِذَاكَ إِنِّي لَمَّا أَخْبَرْتُكَ أَنَّهَا دِرْعُ طَلْحَةَ أَخَذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقُلْتَ هَاتِ عَلَيَّ مَا تَقُولُ بَيْنَهُ وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُمَا وَجَدَ غُلُولٌ أَخَذَ بغيرِ بَيِّنَةٍ فَقُلْتُ رَجُلٌ لَمْ يَسْمَعْ الْحَدِيثَ فَهَذِهِ وَاحِدَةٌ ثُمَّ أَتَيْتُكَ بِالْحَسَنِ فَشَهِدَ فَقُلْتَ هَذَا وَاحِدٌ وَلَا أَقْضِي بِشَهَادَةِ وَاحِدٍ حَتَّى يَكُونَ مَعَهُ آخَرُ وَقَدْ قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِشَهَادَةِ وَاحِدٍ وَيَمِينٍ فَهَذِهِ شَتَانِ ثُمَّ أَتَيْتُكَ بِقَتَبْرٍ فَشَهِدَ أَنَّهَا دِرْعُ طَلْحَةَ أَخَذَتْ غُلُولاً يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقُلْتَ هَذَا مَمْلُوكٌ وَلَا أَقْضِي بِشَهَادَةِ مَمْلُوكٍ وَمَا بَأْسُ بِشَهَادَةِ الْمَمْلُوكِ إِذَا كَانَ عَدْلًا ثُمَّ قَالَ وَبِذَاكَ أَوْ وَبِذَاكَ إِمَامُ الْمُسْلِمِينَ يُؤْمِنُ مِنْ أُمُورِهِمْ عَلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ هَذَا»^۳

عبد الرحمان بن حجاج گوید: حکم بن عتیبه و سلمة بن کهیل به خدمت امام باقر علیه السلام شرف یاب شدند و در باره یک شاهد با سوگند صاحب حق از آن حضرت پرسیدند. فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به آن مورد حکم نمود. هم چنین حضرت علی علیه السلام نزد شما، در کوفه، طبق آن حکم فرمود. گفتند: این، خلاف قرآن است. فرمود: و چگونه آن را خلاف قرآن یافتید؟ گفتند: خداوند می فرماید: «و دو نفر عادل از خودتان گواه بگیرید». امام باقر علیه السلام به آنها فرمود: فرمایش خداوند: «و دو نفر عادل از خودتان گواه بگیرید» معنایش این است که شهادت یک نفر را با سوگند نپذیرید؟! سپس فرمود: حضرت علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود. عبد الله بن قفل تمیمی از کنار آن حضرت عبور کرد، در حالی که زره طلحه همراهش بود.

۱. به صورت دزدی از بیت المال برداشته بود زیرا زره طلحه در جنگ جمل جزو غنائم جنگی شده و باید در بیت المال باشد.

۲. این هم متأسفانه از سنت های خلفای قبل از امیرالمؤمنین است که چون مملوک است شهادت او را قبول نمی کردند!

۳. وسائل الشیعة؛ ابواب کیفیة الحكم، باب ۱۴، ح ۶.

حضرت علی علیه السلام فرمود: این، زره طلحه است که در روز بصره، به صورت پنهانی دزدیده شده است. عبد الله گفت: بنابراین قاضی خود را که برای قضاوت بین مسلمانان پذیرفته‌ای، بین خود و من قاضی قرار ده. حضرت علی علیه السلام شریح را قاضی خود و عبد الله قرار داد، آن‌گاه فرمود: این زره طلحه است که در روز بصره، به صورت پنهانی دزدیده شده است. شریح گفت: برای ادعای خود دلیل و شاهی بیاور. حضرت علی علیه السلام امام حسن علیه السلام را نزد شریح آورد و امام حسن علیه السلام شهادت داد که آن زره، زره طلحه است که در روز بصره، مخفیانه دزدیده شده است. شریح گفت: این، يك شاهد است. بنابراین من به شهادت يك شاهد حکم نمی‌کنم، تا این‌که شاهی دیگر نیز همراه او باشد. حضرت علی علیه السلام قبر را فراخواند. قبر شهادت داد که آن، زره طلحه بوده، در روز بصره پنهانی دزدیده شده است. شریح گفت: این، برده است و من با شهادت برده حکم نمی‌کنم. در این هنگام حضرت علی علیه السلام خشمگین شد و فرمود: او را بگیرید! زیرا او سه مرتبه ظالمانه داوری کرده است. شریح دگرگون شد سپس گفت: من بین هیچ دو نفری قضاوت نخواهم کرد، تا این‌که به من خبر دهی که چگونه سه مرتبه ستمگرانه داوری کرده‌ام. حضرت علی علیه السلام به او فرمود: وای بر تو! هنگامی که من به تو خبر دادم که آن، زره طلحه بوده و در جنگ بصره، به صورت پنهانی دزدیده شده است، تو گفتی: «برای ادعای خود دلیل و شاهی بیاور»؛ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «هر جا غنیمتی که مخفیانه دزدیده شده است پیدا شد، بدون دلیل و شاهد برداشته می‌شود». من گفتم: «او (شریح) مردی است که حدیث را نشنیده است». پس این، يك مرتبه. سپس حسن علیه السلام را نزد تو آوردم و شهادت داد. اما تو گفتی: «این، يك نفر است و من با شهادت يك نفر حکم نمی‌کنم، تا این‌که شاهد دیگری نیز همراهش باشد»؛ در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با شهادت يك شاهد و يك سوگند حکم نمود. پس این، دو مرتبه. سپس قبر را پیش تو آوردم و او شهادت داد که آن، زره طلحه بوده، در روز بصره به صورت پنهانی دزدیده شده است. اما تو گفتی: «این، برده است و من با شهادت برده حکم نمی‌کنم»؛ در حالی که هرگاه برده، عادل باشد، شهادتش ایرادی ندارد. سپس فرمود: وای بر تو! امام مسلمانان، درباره امور آنان، بر مسائل بزرگ‌تر از این مسأله مورد اعتماد و اطمینان است.

وَرَوَاهُ الصَّدُوقُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ قَيْسٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ نَحْوَهُ وَاقْتَصَرَ عَلَى قِصَّةِ عَلِيٍّ مَعَ شَرِيحٍ وَرَدَّ فِي آخِرِهَا ثُمَّ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ «إِنَّ أَوَّلَ مَنْ رَدَّ شَهَادَةَ الْمَمْلُوكِ رُمِعَ»^۱

«رمع» اسم مغلوب است و یکی از اسالیب تقیه‌ای که در تعابیر ائمه علیهم السلام برای ذکر اسامی می‌آمده است این بوده که اسم را برعکس کنند مثلاً «ولد سابع» که منظورشان بنی العباس بود.

شاهد بحث ما این است که امام مسلمین وقتی ادعایی می‌کند نمی‌گوید چون من امام مسلمینم و بالاترین جایگاه را دارم قاضی باید به نفع من قضاوت کند با اینکه حضرت ادعای شخصی نداشته و ادعای حضرت برای مال بیت المال بوده است و در این گونه موارد قول حاکم نافذ است و احتیاجی به رفتن نزد قاضی نبود. این مطلب مهمی است که باید توجه شود که ائمه علیهم‌السلام و مخصوصا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در استدلالشان آنچه را که طرف مقابل قبول می‌کرده است را ملاک استدلال قرار می‌داده است. مثلاً برخی می‌گویند که چرا حضرت علی علیه‌السلام بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به جریان غدیر استدلال نکرده است؟ خب اگر حضرت به جریان غدیر استدلال می‌کرد و آنها انکار می‌کردند، آنوقت این انکارشان برای مسلمین سنت می‌شد لذا حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا علیها‌السلام به همان چه خود آنها قبول داشتند و بر طبق آن استدلال می‌کردند استدلال کردند. که آنها در سقیفه گفتند ما عشیره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستیم و حضرت فرمود اگر استدلالتان این است که شما عشیره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستید، ما اهل بیت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هستیم پس ما اولی به شمایم به مسأله خلافت.

در اینکه حضرت شریح را از قضاوت برکنار نکرده به این دلیل بوده که او از زمان عمر قاضی بوده و در بین مردم شناخته شده بوده و فن قضاوت را داشته است و حضرت تا آنجا که می‌توانست با سیره خلفا مخالفت نکند، نمی‌کرد تا بتواند نظام اسلامی را حفظ کند ولی به همین شریح قاضی در ادامه روایت روایت حکم حضرت به او حضرت فرمود که هیچ حکمی را اجرا نکن مگر با اذن من:

«فَإِنَّكَ أَنْ تُنْفِذَ فِيهِ قَضِيَّةً فِي قُصَاصٍ أَوْ حَدٍّ مِنْ حُدُودِ اللَّهِ أَوْ حَقٍّ مِنْ حُقُوقِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى تَعْرِضَ ذَلِكَ عَلَى إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۱

که این خود دلیل بر این است که او را به عنوان قاضی جامع شرایط قبول نداشته است. وقتی حاکمی به کسی ولایت می‌دهد این ولایت بر دو نحو است: ولایت تنفیذ و ولایت تفیض. در ولایت تنفیذ که حاکم به کسی می‌گوید فلان کار را انجام بده، و اجرائیات را بر عهده او می‌گذارد، عدالت شرط نیست لذا حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم فرماندهی مجموعه‌ای را خالد بن ولید می‌داد و کاری بر عهده او می‌گذاشت؛ اما در تفیض که باید تصمیم‌گیری کند، عدالت شرط است.

۱. وسائل الشیعة؛ ابواب آداب القاضی، باب ۱، ح ۱.